

آقای روغ، لطفاً مسنولانه بنویسید و «گروهي توهين» نکنید!

پورتال افغان جرمن آنلاين، از آغاز سال جاری ۲۰۱۵، یک موضوع مهم تاریخی را مورد ارزیابی قرار داد که برای شناخت حقیقت تاریخ اهمیت بسیار زیاد دارد. این موضوع تدویر کنفرانس تثبیت جایگاه حبیب الله کله کانی در تاریخ افغانستان است. من به عنوان همکار دایمی این پورتال و کسی که بامسائل تاریخی زیادتر علاقه دارم، لازم دیدم تا روی ماهیت این کنفرانس و اهداف آن مکث نمایم و با اتکا به چشم دید های دو مورخ باصلاحیت معاصر حبیب الله کلکانی (غباروفیض محمدکاتب) بنویسم که تجلیل از حبیب الله کلکانی، توهین به دانشمندان و شخصیت های ملی و مبارز کشورماست. مگر ما در تاریخ کشور خود، اشخاص دانشمند و نیک نام تر از حبیب الله کلکانی نداریم که اجازه بدهیم تعدادی از افراد متعصب و قوم پرست از یک دزد، از یک قطاع طریق و یک عنصر ضد ترقی و ضد تساوی حقوق زن و مرد و ضد علم و دانش و تمام مظاهر تمدن و فرهنگ تقدیر نمایند؟ اگر یکی از مهمانان از تدویرکنندگان کنفرانس میبرسید که این اقا که شما از وی تجلیل میکنید، کی بود؟ تدویرکنندگان کنفرانس چی جوابی به او می دادند؟ اگر جواب داده میشد که او رهبر ما بود که سواد نداشت و علاوه بر بیسوادی دزد و راه گیر هم بود و اموال رهگذران و مسافری را غارت میکرد و او بود که در خدمت انگلیس قرار گرفت و برضد یک نظام مترقی و معارف پرور و طرفدار تساوی حقوق زنان با مردان و مشوق و مروج تعلیم و تحصیل زنان مثل پسران بود، قیام کرد و با دستیاری ایادی انگلیس آن نظام را سقوط داد، آیا آن مهمان به عقل و درایت و انتخاب تدویرگران کنفرانس نمی خندید؟ حتماً می خندید.

خلاصه به افتخای مقاله من تعدادی از قلم بدستان ملیگرای افغان در این عرصه قدم جلو گذاشتند و اندوخته ها و دانستنی های خود را با دیگران شریک ساختند. از آنجمله یکی هم آقای باری جهانی بود که مقاله مفصل و مستندی بر مبنای کتاب تذکرة الانقلاب فیض محمدکاتب نوشتند و در پورتال افغان جرمن آنلاين گذاشتند که واقعاً مقاله بی نظیر تاریخی است. آیا حمیدالله روغ گفته میتواند بگوید که تذکرة الانقلاب فیض محمدکاتب کاغذپاره مندرس است و ببرد بخور نیست.

یکی دیگر از نویسندگان این بحث، بصراحت نوشت که منبع و منشأ تمام این توطئه ها، استادخلیلی است که کتاب عیاری از خراسان را نوشته است و عده ای از جوانان وطن را گمراه کرده است تا جایی که یکی از آنها خود را بنام مستعار حبیب الله استالفی مسمی ساخته بود و دست به قتل و غارت و اختطاف و تجاوز و دزدی میزد و سرانجام از سوی پولیس ملی گرفتار و بعد از شواهد و اسناد انکار ناپذیر علیه او، محکوم به اعدام گردید. بنابراین باید کتاب عیاری از خراسان خللی مورد نقد و تردید قرارگیرد تا جوانان از خواندن آن منصرف گردند.

بنابراین من زیرعنوان (استاد خللی چرا کتاب «عیاری از خراسان» را نوشت؟) مقالتي نوشتم که در آن انگیزه استاد خللی از نوشتن کتاب مذکور مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است. خوشبختانه ضمن بررسی موضوع، در مورد سوابق کاری استادخلیلی اسنادی بدست آمد که گواه انکارناپذیر بر خیانت استاد خللی محسوب میشوند. و در جریان پژوهش برای من معلوم گردید که پدر خللی نیز از جمله نژخیمان و میرغضبان دوران امیرعبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان بوده و در مدت تقریباً ۴۰ سال وظایف امنیتی و استخباراتی خود صد ها هزاران انسان بیگناه این وطن را بشمول مشروطه خواهان، بخاک و خون کشیده است. در نتیجه اولین مامور بلند رتبه دولتی بود که در رژیم امانی از طرف محکمه و شهادت مشروطه خواهان محکوم به اعدام شده است.

در نوشته اخیر آقای روغ که تا هنوز زنگار غرور اقتدار حزبی و خود برتر بینی بمشاهده میرسد، علاوه بر من، به تمام کسانی که در باره "حبیب الله کله کانی" و استاد خللی مقاله نوشته اند توهین صورت گرفته است که در ذیل روی آنها مکث میکنم.

نخستین چیزی که در نوشته آقای روغ توجه را جلب میکند، اینست که میگوید: «چند نفری که نفسک زنان، و عرق ریزان، برای شکار مگس در تاریکی شمشیر می زنند، «جنگ» آن عالی جنابان، نه تنها جنگ مردم مانیست،... در این گویا «مباحثات» چیز تازه ای مشهودنیست، و این عزتمندان و دانشمندان ما به یک تکرار بسیار تهوع آور مصاب هستند و تنها مهارت شان اینست که چند تا کاغذ پاره مندرس را یکی روی دیگر می پاشند، کاغذ هایی که حتی تاریخ هم، دیگر این کاغذها را از جغرافیای خود بیرون انداخته است.»

در سطر اول پرگراف فوق نظری اندازیم: «چند نفری که نفسک زنان، و عرق ریزان، برای شکار مگس در تاریکی شمشیر می زنند، «جنگ» آن عالی جنابان، نه تنها جنگ مردم ما نیست» (بخشید آقای روغ هدف شما از این "مردم ما" کدام مردم است؟ آیا همان مردمی است که برای سرکوبی شان قشون سرخ را فرخواندید و تا توان داشتید آنها را بمباران نمودید، یا آنانی اند که شما را در ۱۹۹۲ از وطن جاروب کردند؟ و آنگاه "جنگ مردم ما"، مگر جنگ بر سر تعبیر یا درست و غلط یک بیت بیدل است؟ یا همان جنگی است که ۳۶ سال قبل بخواست روسها بوسیله حزب شما و تنظیمهای جهادی براه انداخته شد و دار و ندار مملکت را تباہ ساخت ولی هنوز شعله های آن خاموش نگشته است؟)

در سطر اهانت آمیز منقول از آقای روغ منظور آن قلم بدستانی است که با احساس شریفانه وطن دوستی و فارغ از تعصب و کینه تویی، از اوایل سال جاری، بر ماهیت و اهداف کنفرانس تجلیل از حبیب الله کلکانی و خیانت های مشهود استاد خلیلی بطور مستدل و مستدل بحث رانده اند. این چند نوات عبارت انداز: باری جهانی، مسعودفارانی، داکتر سید خلیل الله هاشمیان، جمالخان بارکزی، ملالی موسی نظام، داکتر نحیب بارکزی، آقای احسان لمر، محمدایاز نوری، آقای غلزی غزنوی و آقای قاسم باز و آقای محبوب کاتب و من که مورد استهزا و هتک حرمت آقای روغ قرار گرفته ایم و گناه ما هم افشای چهره های خاین به ملت، تجزیه طلبان، و خراسان طلبان، و مداح و پایبوس ضیاء الحق خلیلی می باشد. من بسهم خود جواب آقای روغ را در زیر خواهم داد و دیگری که مورد استهزای آقای روغ قرار گرفته اند خود بهتر میدانند که چگونه از حیثیت و موقف ملی خود دفاع نمایند.

آقای روغ در همان پرگراف متذکر میشود که: «و تنها مهارت شان اینست که چند تا کاغذ پاره مندرس را یکی روی دیگر می پاشند، کاغذهایی که حتی تاریخ هم، دیگر این کاغذها را از جغرافیای خود بیرون انداخته است.» از نظر آقای داکتر روغ، کتاب هایی مثل: تاریخ غبار و سراج التواریخ و تذکرة الانقلاب فیض محمدکاتب، کاغذ پاره های مندرسی هستند که دیگر ببرد تاریخ ما نمیخورند؟ آیا آقای روغ گفته میتواند که اگر این دو تاریخ را از دسترس مردم خود دور بیندازیم، برای شناخت جریانات سیاسی دوره امانی و عهد حبیب الله و نادرشاه و ظاهرشاه، از کدام تاریخها استفاده کنیم؟ آیا حزب دموکراتیک خلق کدام تاریخی برای مردم ما نوشته است تا فرزندان ما از آن استفاده کنند؟ تا جایی که معلوم است، حزب مذکورنه تنها تاریخ ما را لکه دار نمود که بر جغرافیای کشور هم ناروانی روا داشت. آقای داکتر روغ، بدیگران هوشدار میدهد که مسنولانه بنویسند؟ آیا خود متوجه شده اند که خود غیر مسنولانه می نویسند؟

برادر ارجمند، باید بدانید که منابع تاریخی، از کاغذ پاره های مندرس شروع میشود و تا کتیبه ها و لوحه سنگ های قبور و یافته های باستان شناسی و اسناد آرشیفی و نشریات کاغذی و صوتی و تصویری ادامه پیدا میکند، کاغذ پاره های مندرس چاپ شده، داروهای طبی نیستند که تاریخ مصرف آنها بگذرد و ببرد نخورند؟ هر قدر اسناد تاریخی مندرس تر شوند، ارزش تاریخی آن بیشتر میشود. جناب داکتر صاحب، متأسفانه شما هنوز هم از مرکب غرور و خود برتر بینی تان پانین نیامده اید. هنوز هم فکر میکنید که هر چه بگویند و یا بنویسید، دیگران زیردستان شما اند و باید آنرا بپذیرند، در حالی که چنین نیست، شما مدتها قبل از اوج قدرت پوشالی تان بزیر غلطیده اید و از وطن رانده شده اید، حق ندارید با کلمات موهن و لفاظی های بازاری، نویسندگانی را که صد چند شما بی آایش تر و وطن پرست اند، استهزا و توهین نمانید.

کسانی که در این بحث روشنگرانه شرکت جسته اند و احساس و افکار و اندوخته های خود را مسنولانه با هموطنان خود شریک ساخته اند، همگی از تاریخ معاصر کشور و بخصوص از تاریخ حکومت ۹ ماهه حبیب الله کلکانی اطلاع دارند. هیچکس حق ندارد تا نوشته های اشخاصی چون باری جهانی، مسعودفارانی، احسان لمر، نجیب بارکزی، داکتر هاشمیان، ملالی نظام، سیستانی، ایاز نوری و سایر تبصره کنندگان را به تمسخر بگیرد و سبکسرانه

بگوید: این نوشته ها تکراری و تهوع آوراست. اگر من بگویم که شما در ۱۲ سال روزنامه چلانی تان، فقط یک سخن را تکرار میکردید «انقلاب ثور برگشت ناپذیراست» و مردم از شنیدن آن دلبد میشدند، که گزافه هم نیست، چه احساسی به شما دست میدهد؟ پس آنچه بخود نمی پسندید، بدیگران نپسندید!

در بخش دیگر پراگراف میفرماید: «و این عزتمندان و دانشمندان ما به یک تکرار بسیار تهوع آور مصاب هستند» میخواهم از جناب "روغ" بپرسم که آیا بحث بردوره حبیب الله کلکانی، تکراری است؟ یا برملا کردن اسناد خیانت خلیلی تکراری است؟ ویا منظور شما از این تکراری گفتن، ترس از اینست که میداد فردا کسی اسناد خیانت یکی از رفقای شما را در این پورتال رونما کند و برآن بحث براند، بنابراین شما برای جلوگیری از چنین تکراری، از همین حالا میخواهید دروازه چنین بحث هایی را ببندید؟ اگر لطف کنید و نشان بدهید که چه چیز این بحث روشنگرانه، تکراری است و سبب تهوع شما میگردد؟ با عث خوشنودی ما نیز خواهد بود.

و اما پرسش دوم، آیا مقالاتی که به ارتباط تقبیح از ۲۷ دسمبر (= ۶ جدی، روز تجاوز قشون سرخ برافغانستان) در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر رسید و در هر یکی از آن ها، بارها نفرت و انزجار و لغت، نثار حزب شما و رهبران تان گردید، برای شما تهوع آور نبود؟ من فکر میکنم که در وجود آنهای که هنوز هم به عضویت خود در آن حزب افتخار میکنند، اگر ذره ای ننگ و غیرت وجود میداشت، تهوع چی که باید اسهال میشدند و تا زنده می بودند، نام پورتال افغان جرمن آنلاین را نمی گرفتند. ولی اینک شما منحنیت یکی از بلند پایگان آن حزب، دروازه این پورتال را دق الباب زده داخل آمده اید تا با توهین و تعجیزکسانی که از عزت و شرف و وقار وطن و تاریخ خود دفاع میکنند، به هواداران حبیب الله کلکانی و خلیلی خوش خدمتی کرده باشید.

این خوش خدمتی و توهین و تحقیرهای شما، نه تنها بی جواب نخواهد ماند، بلکه هرگز مانع عزم مدافعین ارزش های ملی نخواهد گردید، زیرا ما در مقالات خود، به تقبیح کسانی پرداخته ایم که همه ارزش های ملی و تاریخی و فرهنگی ما را نادیده گرفته، یک دزد دهماره نی و یک اجنت انگلیس را، عیار و جوانمرد و خادم دین معرفی میکنند و شاه و زندوست و ازادی بخشای افغانستان امان الله را که با فهم قرآن کمترین خدمت او به مردم افغانستان تحصیل استقلال کشور بود، نکوهش میکنند.

ما ، به تقبیح و افشای انسان ابن الوقتی پرداخته ایم که در مدح دشمن جانی مردم افغانستان یعنی ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان قصیده سروده است. ما به تقبیح از کسی پرداخته ایم که به نمایندگی از مردم افغانستان، به سفير ایران در بغداد گفته است: مردم افغانستان شاهنشاه ایران را شاهنشاه خود میدانند؟! و بنابراین اگر شاهنشاه به افغانستان لشکرکشی نماید، با عکس العمل افغانها روبرو خواهد شد.

تهوع آقای روغ از نوشته های ما بخاطر اینست که اسناد وطن فروشی استاد خلیلی، این مداح دشمنان افغانستان ضیاء الحق و حبیب الله را برون کشیده ایم و هموطنان خود را از نامردی ها و وطن فروشی ها و بیگانگی پرستی های او آگاه ساخته ایم. تهوع جناب روغ از مقالات ما بخاطر افشاگری هایی است که نشان میدهد: خلیلی انسانهای بیگانه زیادی را به اتهام مشروطه خواهی و امانیت در دوران حاکمیت خود در ولایت بلخ ترور و سر به نیست کرده بود و یکی از آنها «سرورجویا» بود که در هرات از طرف او مورد فیرتفنگچه قرار گرفت.

ما شادباد میگوئیم به آن هموطنان آگاه خود که مکاتیب و نامه های خلیلی را مبنی بر تجزیه افغانستان در سال ۱۹۲۹ عنوانی نمایندگی سیاسی شوروی سابق در مزار شریف از لای دوسیه ها و راپورهای دیپلوماتیک روسیه برون کشیده و به نشر رسانده اند. آن نامه ها و مکاتیب از طرف آقای عزیز آریانفر از ایشیف های دیپلوماتیک روسیه کشف و ترجمه و در رسانه های جمعی به آگاهی مردم افغانستان رسانده شده اند و اخیراً از سوی آقای احسان لمر در پورتال افغان جرمن آنلاین نیز به نشر رسید و گویا همین مقالات باعث خشم شما گردیده است.

آقای روغ در جای دیگر از توهین نامه خود متذکر میشود که: «اطلاعی ندارم که جناب سیستانی «تحقیق» هم کرده باشند.»

جناب داکتر روغ، برای من اهمیتی ندارد که شما از کارهای تحقیقی من اطلاع داشته باشید یا نداشته باشید، مرجعی که کار مرا تحقیقی بدانند یا ندانند، شما نیستید، یک نهاد آکادمیک در وطن ما بنام «آکادمی علوم افغانستان» موجود است. اهل تحقیق و تشخیص کارهای تحقیقی در آنجا موجود اند. آنها با مهر و امضای خود کارهای مرا «تحقیقی» دانسته و میدانند، و به من القاب محقق و سرمحقق داده اند و یکی از کارهای تحقیقی ام همان کتاب مالکیت ارضی

وشیوه های بهره برداری از زمین درخراسان قرون وسطی است، که مورد تایید بزرگان حزبی ودولتی تان قرارگرفت و به من رتبه ولقب علمی «کاندید اکادمیسین» قایل شدند. در همان زمانی که من این کتاب را برای گرفتن رتبه علمی کانید میکردم، یعنی درسال ۱۹۸۶ یک مکتوب متحدالمال به تمام وزارتخانه ها وموسسات علمی وتحقیقاتی افغانستان فرستاده شد ودر آن گفته شده بود که همه نهادهای علمی واشخاص حقیقی میتوانند آثار تحقیقاتی خود را به اکادمی علوم افغانستان بفرستند، ولی شما که رئیس روزنامه پیام وطن بودید، چرا کدام اثر «تحقیقی» خود را ارائه ندادید تا شما هم مثل دستگیر پنجشیری به رتبه اکادمیسینی نائل می شدید؟ درحالی که محبوبیت شما نزد داکتر نجیب بر همه گان معلوم است. اما شما که دربرج عاج قدرت تکیه زده بودید وبه تحقیق واثر تحقیقی اهمیتی قایل نبودید وبنابراین اثری تحقیقی ننوشته بودید تا ارائه میدادید، ولی امروز در اروپا از بیکاری در باره تعبیریک بیت بیدل(ادمی هم پیش از آن کدام شود بوزینه بود) با پیروی از مکتب «نقطویان»^۱ با خیال پردازی وبازی با کلمات کتابی در ۳۵۰ صفحه نوشته اید، وفکر میکنید که این کارشما یک «تحقیق» است، حالانکه خیال بافی وسفسطه به شیوه «نقطویون»، «تحقیق» نیست، وبیک توت هم نمی ارزد. بلکه روزگذرانی است، عوامفریبی است، لجبازی وسر بسرگذاشتن با شاعران وشعر شناسان و بیدل شناس است. آقای رسول، بدرستی فرموده که شما نه شاعر استید ونه شعری شناسید ونه شعر را صحیح خوانده میتوانید، پس چراوقت وپول خود را هدر داده اید؟

آقای روغ، مینویسد من کتاب مناسبات ارضی درافغانستان را مطابق نظریات مارکسیزم- لنینیزم نوشته ام، باید به عرض برسانم که من تا هنوز از فلسفه مارکسیزم درک دقیقی ندارم چنانکه بسیاری از بلند پایگان حزب شما آنرا نمی فهمیدند. پس وقتی نویسنده ای از درک ایدیالوژی مارکسیستی عاجزباشد چگونه میتواند کتابی را مطابق آن ایدئولوژی به رشته تحریر در آورد؟ این کتاب که مناسبات زمینداری میان مالک ودهقان را درسرزمین های شرقی خلافت اسلامی تا ظهور افغانستان در ۱۷۴۷م توضیح میدهد، درآن کلمات واصطلاحات «فیودال» و یا «فیودالیزم» فراوان بکار رفته است، زیرا موضوع کتاب مناسبات زمینداری در دوران قرون وسطی است، ومضمون قرون وسطی هم در اروپا و هم در آسیای میانه وجنوب غربی وافغانستان، فیودالیزم بوده است. ولی با صراحت میگویم که اصطلاح (فیودالیزم دیالکتیک) برای بار اول اینک از زبان آقای روغ میشنوم وآنرا درکتابم هرگز بکار نبرده ام. این کتاب در جمله آثار مولف در آرشیف مقالاتم قابل دسترسی است وخواننده علاقمند میتواند به آن سربرزد.

آقای روغ به ارتباط اینکه شاگرد من نبوده^۲ میگوید که برای اولین بار مرا در سال (۱۳۶۳) در دفتر خود در روزنامه هیواد ملاقات و راجع به کتاب مالکیت ارضی با من صحبت کرده است، ولی من این ملاقات را بخاطرندارم وشاید درست باشد. درآنروزگار آقای روغ دراوج قدرت جا داشت و من درحضیض حقارت. زیرا او یک حزبی مقتدر صاحب آرگاه وبارگاه لوکس وخدمه وعمله بسیار بود که با اشاره انگشت هرچه میخواست انجام میشد، ولی من یک مامورغیرحزبی بودم که خودم کار اهتمام وچاپ کتابم را بدوش داشتم وهر روز برای پیشبرد کار کتابم ساعتها در اتاقهای آلوده با ریزگردهای حروف فلزی سربی پهلوی کارگر حروف چینی می نشستم و با ابرازمحبت از اومیخواستم که لطف بکند ویک فورمه کتاب را برابرم پروف بدهد تا آنرا تصحیح نمایم. ویا فورمه اگرآماده چاپ بود، آنرا از چاپ خانه میگرفتم و برای ملاحظه شد مدیرسانسور در تعمیر مطبعه می بردم واگر آن جناب در دفتر خود نمی بود، مجبور بودم بدنبال او دفتر به دفتر بالا و پائین بگردم. البته یادم هست که در همان تعمیر مطابع دولتی در زمانی که شما رئیس روزنامه حزب بنام پیام بودید، شما را ملاقات کرده ام و برخوردار مؤدیانه واحترام کارانه شما باعث خوشنودی من گردیده بود. در آخرتذکر میدهم که آقای روغ تلاش شما برای نشان دادن این که در ازمنه قبل ازاسلام کابل جزو خراسان بوده، قناعت مرا فراهم کرده نتوانست، زیرا دلایلی مبنی برتردید نوشته شما دارم، مگر برای جلوگیری از تطویل کلام فعلاً از ذکرش صرف نظر میکنم، ولی باید بدانید که بحث وادعای خراسان خواهان وطن ما، استوار براسناد قبل التاریخ و یا قبل از میلاد و یا قبل از اسلام نیست، بلکه مبتنی بر خراسان قبل ازظهور

^۱ - مکتب نقطویان مکتبی بود که اهل آن به تفسیر نقطه های که در قرآن آمده است می پرداختند. مثلاً در باره "ب" یا "ت" یک فصل سخن مینوشتند، اما سخنان شان زانیده ذهن وفکرشان بود وبرای اثبات آن سند ومدرکی ارائه نمیدادند.

^۲ - یکی از شاگردانم در اروپا در تلفون برای من گفت که من وحمید روغ در لیسه نادریه همصنفی بودیم وشما معلم ما بودید، بنا بر گفته وی من آقای روغ را شاگرد خود دانسته بودم. حال فهمیدم که او شاگردم نبوده است.

افغانستان است. اشارات فرهنگ، داکتر جاوید، استاد خلیلی ولطیف پدram و بصیر کامجو و داکتر لعل زاد و امثال آنها در مورد خراسان، تیر زدن به همین هدف یعنی تاریخ عهد اسلامی و در عهد اسلامی هم، زمان برسمیت شناختن نام افغانستان است که میگویند: افغانستان تا زمان امیر دوست محمد خان و امیر محمد افضل خان پدر امیر عبدالرحمن خان، خراسان نامیده میشده است و می باید همین نام بجای افغانستان که بگفته خراسان طلبان سابقه ای قبل از قرن ۱۹ ندارد، دوباره احیاء و برسمیت شناخته شود.

پیام استاد خلیلی نیز در داستان «عیاری از خراسان» همین است که حبیب الله کله کانی را فرزند خراسان می شمارد نه فرزند افغانستان! و بالاخره ندانستیم که شما حبیب الله کله کانی را خراسانی میدانید یا خیر؟ اگر او را خراسانی بدانید بحث تمام است، زیرا که جنگ بر سر لحاف ملانصرالدین است.

پایان